

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۵۲

تاریخ: یکشنبه ۱۴۰۲/۱۰/۲۴

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

۵- مشتق

۵-۸- اقوال در مسئله و اسناد آنها

۵-۸-۲- اسناد اقوال

۵-۸-۲-۴- تحلیل و نقد اسناد قول اعمی:

دیروز کلامی از محقق نایینی نقل شد. برخی از ملاحظات بر کلام ایشان وارد شد؛ اما ملاحظه اصلی که دوست دارم دقت کنید (چون اختصاص به این جا ندارد) این است که ایشان بارها تصریح دارند که قضایای شرعی قضایای حقیقیه است. هر جا شما نگاه کنید جز جاهایی که پیامبر یا امام حکم سلطانی کرده باشند، حکم حکومتی کرده باشند، به تعبیری اعمال ولایت کرده باشند، جز این موارد احکام و گزاره‌های شرعی قضایایی حقیقیه هستند. خدمت ایشان سؤال می‌کنیم قضایای حقیقیه را چه معنا می‌کنید؟ می‌گویند قضایای حقیقیه قضایایی است که وقتی موضوع آن هر زمانی (ولو آینده) بالفعل بشود، حکم هم فعلی می‌شود. اصلاً ایشان برخلاف دیگران فعلیت حکم را این طور معنا می‌کند: آن چه که فعلی بشود به فعلیت موضوعش و لذا عرض می‌کنم قضایای شرعی را حقیقیه می‌داند. آقای نایینی هم می‌دانید صاحب مدرسه است. بعضی‌ها اگر یک حرفی بزنند دیگر ثبت می‌شود. بعداً شاگردان ایشان که آن‌ها هم باز صاحب مدرسه بودند، همین‌طور. تا الان در فضای قم ما آن‌هایی که درس خارج دارند و مطرح هستند، که به نوعی از مکتب آقای نایینی اشراب می‌شوند توسط بزرگان قم، بعد آقای خوبی بزرگ نجف می‌رسد به آقای نایینی.

متنها نکته‌ای که ما سال‌هاست (در دوره اول اصول هم چند جا به مناسبت عرض کردم) ...

این اصطلاح می‌داند که مربوط به منطق و فلسفه است؛ یعنی قضیه حقیقه یا خارجی (اضافه کنید قل سوم را که ذهنیه باشد). مربوط به منطق است. مثلاً شما کتاب‌های منطق را نگاه کنید این را می‌بینید. آن‌ها می‌گویند که قضایا اگر موطنش فقط ذهن باشد، می‌شود ذهنیه. یک مثال بزیند. الدور ممنوع. دور که در ظرف خارج نیست. یا الانسان نوع. «الانسان نوع» ذهنی است؛ چون اگر در خارج بیاید که دیگر نوع نیست؛ فرد است. بعضی قضایا هست خارجی است. می‌گوییم خارجی چیست؟ به اهل منطق می‌گوییم. می‌گویند قضیه‌ای که تعلق گرفته به افراد خارجاً. یعنی موضوع قضیه افراد خارج از ذهن است. قضایای خارجی تعلق می‌گیرد به افراد خارجاً. یعنی افرادی که حتماً باید لباس وجود خارجی بپوشد. افرادی که باید لباس وجود خارجی بپوشد به آن می‌گویند خارجی. مثل مثال معروفی که می‌زنند که اسیر گرفته و می‌گویند همه اسیرها را بکش. اقتل من فی العسکر. هرکس در پادگان است بکش. خب این وسط قضیه حقیقه چه می‌شود؟ قضیه حقیقه قضیه‌ای است که عنوان موضوع در حکم دخالت دارد؛ ولی وجود خارجی بگیرد یا نگیرد. حالا اگر گفتیم الانسان حیوان ناطق، الانسان حیوان، آیا باید وجود خارجی بگیرد تا بشود حیوان ناطق؟ یا یعنی کل شیء فرض و کان انساناً کان حیواناً ناطقاً؛ چه وجود خارجی بگیرد و چه وجود خارجی نگیرد. چه وجود خارجی بگیرد و چه نگیرد. می‌شود حقیقه.

اگر ان‌شاءالله فهمیده باشید، حالا این سؤال من را جواب بدهید: آیا در قضیه خارجی که می‌گویند وجود موضوع در خارج شرط است، وجود موضوع بالفعل یا وجود موضوع ولو در آینده؟ این دقیق است. من یک موقع خدمت یکی از مراجع (غیر از شیخنا الاستاد) (می‌خواهم اهمیت مطلب را بگویم) ایشان می‌گفت قضایای خارجی قضایایی است که موضوعش در خارج محقق شده یا محقق است. گفتم جناب استاد عذرخواهی می‌کنم. ببخشید. قضایای خارجی می‌تواند آینده باشد. لازم نیست که الان بالفعل باشد. حالا اگر یک نفر یک هدیه داد به یک نفر و گفت این را به تو می‌دهم. نگه دار. ان‌شاءالله بچه دومت که آمد بده به او. شما می‌گویید چشم. شما هم هدیه را می‌گیرد. بچه دوم که آمد به او می‌دهید. این قضیه خارجی است یا حقیقه است؟ هنوز که بچه نیست. بنا است بیاید؛ اما به شما هدیه می‌دهد می‌گوید به بچه‌ات بده. این را بده به بچه آینده‌ات. شما هم می‌گویید چشم. این خارجی است؛ چون حکم رفته روی یک موضوع به شرط وجود خارجی و لذا اگر بچه نیامد، بچه دومی نشد، منتفی می‌شود. قضیه خارجی حواستان باشد مثل بعضی از آقایان نگویم قضیه‌ای است که وجود خارجی دارد. بعد یکی دو مثال می‌زنند می‌گویند که فرمانده می‌گوید این اسیرها را بکش. قدیم این‌طور مثال می‌زدند. درست است. این‌ها اسیرهای بیرونی هستند. حالا اگر گفت در این جنگ هرکه اسیر شد، معطل نکن. پناه بر خدا. گاهی در جنگ نمی‌شود اسیر نگه داری. خطرناک است. گفت هرکه اسیر شد اعدامش کن. پناه بر خدا. گاهی ناچار

می‌شود. این قضیه چیست؟ حقیقه است یا خارجی؟ بگویم اولین بار این کجا باز الهام شد. در المنطق مظفر. می‌خواهم آدرس بدهم نگاه کنید. اولین بار آن موقع که المنطق می‌خواندیم، سال‌های ۵۵، ۵۶، آن‌جا من دیدم که یک دفعه آقای مظفر رضوان الله علیه می‌فرماید قضیه خارجی و لو فی المستقبل. برایم سؤال شد. چون به ما آن‌جا گفته بودند که در قضیه خارجی موضوع در خارج هست. گفتم پس چرا آقای مظفر می‌گوید و لو در آینده. دیگر آن‌جا بود که دیگر سعی کردیم اصطلاح را از اهلش بگیریم. قضیه خارجی ما را گول نزند. چون می‌گوییم خارجی یعنی الان در خارج؛ نه. و لو در آینده در خارج؛ ولی باید لباس وجود به خود بگیرد. محقق بشود تا بشود خارجی؛ مقابل حقیقه. حقیقه تلبس به وجود خارج ندارد. مثال زدم. انسان حیوان ناطق. باید وجود خارجی پیدا کند انسان تا بشود حیوان ناطق؟ یا اصلاً مربوط به ذات انسان است؛ تحقق و تلبس بلباس الوجود ام لم يتلبس بلباس الوجود.

منطق وقتی می‌گوید قضیه خارجی است یا حقیقی است، مرادش این است. این اصطلاح هم که می‌دانید مربوط به منطق است. یعنی زادگاه آن، وطن این اصطلاح مربوط به منطق است. نه مربوط به ادبیات است، نه مربوط به فقه است، نه حتی مربوط به اصول است؛ ولی خب همه دانش‌ها استفاده می‌کنند. حالا شما جواب من را بدهید. قضایای شرعی قضایای خارجی هستند یا قضایای حقیقیه؟ الخمر حرام. الماء مطهر. فلان شیء نجس. فلان شیء حرام. فلان شیء حلال. این‌ها قضایای خارجی است؛ منتها برخی افراد آن گذشته است و برخی افراد آن الان است (وقتی می‌گوید الخمر حرام) و بعضی از افرادش هم آینده می‌آید. بله، اگر قضیه خارجی مربوط به موجودین در خارج بالفعل بود، وقت نسبت، الخمر حرام می‌شد قضیه حقیقیه؛ چون فقط مربوط به خمر موجود که نیست. خمیری هم که آینده باشد، حرام است؛ یعنی کل شیء وجد در خارج و کان خمراً کان حراماً؛ اما قضایای خارجی بنا شد منحصر به حال و گذشته نباشد. ما نه دیروز و امروز، مطمئناً نزدیک سی سال است، چون دور اول اصول ما همان اوائلش (الان بیست و هفت یا هشت سال می‌گذرد). ما این بحث را با جناب آقای نایینی داریم و لذا هر جا ایشان می‌گوید قضیه حقیقیه آقایان ما مناقشه داریم. چرا، اگر یک جا قضیه شرعی نباشد، ولو در نصوص دینی باشد، آن یک حرف دیگر است. ممکن است خداوند هم بگوید الانسان حیوان ناطق. حالا نفرموده؛ اما بحث قضایای شرعی است. لذا لاینال عهدی الظالمین. قضیه خارجی است؛ یعنی چه ظالمین گذشته، چه ظالم الان و چه ظالم آینده لاینال.

من می‌گشتم. آدم خوب است یارگیری هم بکند در بحث‌ها. یادم است از همان زمان آقای عراقی متفطن این نکته شده‌اند. این را بگردید پیدا کنید و آیا غیر از آقای عراقی کسی دیگر هم می‌توانید پیدا کنید؟ گرچه ایشان واحد کآلاف است. نبود هم ما بنا نبود که بترسیم. اجمالاً آقایان یک ملاحظه این طوری ما به آقای نایینی داریم؛ ولی به شما بگویم. نمی‌خواهیم بگویم کلام آقای نایینی این‌جا به هم می‌ریزد. کلام آقای نایینی در این‌جا که استدلال امام وضع مشتق را برای اعم ثابت نمی‌کند سرچایش هست؛ ولی این نکته هم هست.

اما اشکال دومی که طبق برگه بر آقای نایینی داریم، دیروز جلو انداختیم که گفتیم آیه ابدأ ندارد. بالأخره آدم باید در قضاوت‌هایش بترسد.^۱ من دیروز گفتم آقای نایینی مطلب شما علی الرأس و العین، به شرطی که آیه «ابداً» داشت. آیه ابدأ ندارد و شما روی این کلمه دارید تأکید می‌کنید. بعد یک گریزی زدیم که آقایان بعضاً نجف، مثل آقای نایینی این‌ها گاهی می‌آورند آیاتی که در قرآن نیست؛ ولی مشابهش هست. مثلاً این‌جا ممکن است بگویم آقای نایینی حواسش بوده است؛ منتها می‌خواهد ابدأ را از دل خود آیه بیرون بکشد. فرق می‌کند یک کسی آیه را غلط بخواند. بگوید قال الله تبارک و تعالی: لاینال عهدی الظالمین ابدأ. بعد باید بگویند آیه این نیست. یا مثلاً بخواهد مضمون آیه را بیان بکند که دیگر نگویم آقای نایینی حواسش نبوده است. یکی از آقایان صبح می‌گفت آقای نایینی حواسش نبوده، این همه شاگرد هم حواسشان نبوده؟ گفتم چون آن شاگردان هم گاهی سابقه دارد آیاتی را نقل می‌کنند و درست نقل نمی‌کنند. علی ای حال ما از ساحت جناب نایینی که بسیار ساحت بلندی است [تجلیل می‌کنیم].^۲

^۱ . خدا رحم کند به ما. مثل ما مبتلا به شرب خمر و سرقت و این‌ها که نیستیم الحمدلله. نه زمین‌هاش هست، نه فاعلیت فاعل و نه قابلیت قابل؛ اما گناه ما همین قضاوت‌ها است که می‌کنیم. لذا باید خیلی در قضاوت‌هایمان محتاط باشیم. ضرورت هم ندارد گاهی آدم یک چیزهایی بگوید.

^۲ . می‌دانید که ما به واسطه کنگره آقای نایینی یکی دو سال است که درگیر با ایشان هستیم. مسئولیت علمی‌اش هم با بنده است. واقعاً هرچه می‌رود جلوتر به عظمت این آدم بیشتر واقف می‌شوم. بعضی‌ها را می‌گویند نزدیکشان نشوید؛ بالأخره ممکن است ارادتتان کمتر بشود. بعضی‌ها آدم وقتی نزدیکشان می‌شود ارادت بیشتر می‌شود. من اشهد بالله که آقای نایینی را این طوری دیدم. هی که رفتیم نزدیک‌تر بیشتر ارادت پیدا کردیم به این مرد بزرگ. علی ای حال این‌ها هم هست؛ ولی یک چیز یادمان نرود: یا آیه را نخوانیم یا حواسمان باشد. من گاهی از زبان برخی از مراجع آیه اشتباه می‌فهمم. حالا ممکن است اشتباهش یک فاء باشد، ثم باشد، و او باشد، افتادگی باشد، جابجایی باشد، جالب نیست. این‌ها بالأخره ثبت می‌شود، ضبط می‌شود. یک بهانه هم می‌گیرند. من می‌گویم بهانه؛ چون خدمت ما قطعاً کمتر نیست بلکه بیشتر است از آن‌هایی که این اشکال را می‌گیرند. می‌گویند شما خیلی قرأتان قوی نیست. بیشتر دعا حفظ هستید تا قرآن. یکی از بزرگان چند وقت پیش در جلسه بندرعباس در جمع علمای شیعه و سنی در سطح مرجعیت آیه را اشتباه خوانده بود. حالا پیش می‌آید. انسان است. اشتباه می‌کند؛ ولی خب دیگران این طوری توجیه نمی‌کنند. من معمولاً می‌فهمم آیه مثلاً (ادعا نمی‌کنم) این باید یک چیزی‌اش دست‌کاری شده باشد. یک دفعه من عجله داشتم یک آیه‌ای را از روی عروه آیه را یادداشت کردم و بعد به مناسبتی بالای منبر برای توده مردم بیان کردم. بلافاصله یک

اسم یک بزرگی دیروز آمد که استدلال کرده بود به آیه برای عصمت امام علیه السلام؛ آقای بادکوبه‌ای. البته ایشان بحثش مشتق و این‌ها نبوده است. بحثش استفاده از آیه برای عصمت امام که بسیار بحث مهمی است بین شیعه و سنی بوده است. آن‌ها می‌گویند عصمت امام شرط نیست. ما می‌گوییم شرط است.^۱ استدلال آقای بادکوبه‌ای را دیروز داشتیم. ایشان فرمود جناب ابراهیم از دو گروه سؤال نمی‌کند. سؤالش از دو گروه دیگر است: آنی که تمام عمرش غیر ظالم باشد و معصوم باشد؛ آنی که اوائل عمرش لغزش‌هایی داشته باشد؛ ولی آخر عمرش زمان امامتش دیگر ظالم نباشد. بعد گفت خداوند وقتی می‌فرماید لاینال عهدی الظالمین، این مورد را می‌خواهد رد کند. این‌ها حرف‌های دیروز ایشان بود. این‌جا ممکن یک کسی به آقای بادکوبه‌ای و به واسطه جناب آقای طباطبایی (چون ایشان هم نقل می‌کند، قبول می‌کند.) بگوید سؤال ابراهیم که از کبری نبود. سؤال از صغری بود و جواب هم از صغری است. در حالی که استدلال شما وقتی بود که سؤال از کبری باشد. یعنی چه صغری و کبری؟ من از شما سؤال می‌کنم: جناب ابراهیم از خدا پرسید که مولای من، که‌ها شایسته امامت هستند؟ یا کدام‌یک از ذریه‌های من به امامت می‌رسند؟ سؤال از کبرای لایق به امامت بود؟ یا سؤال از صغری بود؟ که خدایا از نسل من هم کسی امام می‌شود یا نمی‌شود. از نسل من کسی امام می‌شود یا نمی‌شود. اگر این باشد، سؤال از ذریه باشد، می‌شود صغری؛ اگر سؤال از لایق امامت باشد، می‌شود کبری. حالا از شما سؤال می‌کنم. ظاهر ابراهیم چیست؟ وقتی گفتند قال و من ذریتی، خداوند فرمود لاینال عهدی الظالمین. یعنی ذریه من هم کسی امام می‌شود؟ در نسل من امام هست؟ این سؤال از صغری است. این سؤال از صغری است. مثل این‌که بپرسند آیا از طایفه شما کسی طلبه هست؟ سؤال از صغری است؛ ولی شما، آقاسید حسین بادکوبه‌ای دارید سؤال را کبروی می‌کنید. می‌گویید ابراهیم از دو گروه سؤال نکرد. سؤالش از این بود که بین این دو گروه آیا امامت هست یا نه. دو گروه یعنی همه عمر سالم یا آخر عمر سالم. این سؤال از کبری است. من یادم است یک زمانی این را که خواندم یک مدتی پسندیده بودیم که چه جواب خوبی. سال‌های هفتاد این افتاد به ذهن من. تاریخ را که نگاه می‌کردم حاشیه بر المیزان را، دیدم که من سال هفتاد حاشیه زده‌ام که این جواب ایشان وقتی درست بود که سؤال جناب ابراهیم

آقای آمد و گفت این آیه که شما خواندید این‌طور نیست. مذکر و مؤنثی آن یک طوری شده بود که اشتباه شده بود. مثلاً از عروه الوثقی با همه وزانتی که دارد و کتاب نفیسی است واقعاً، نفاست دارد، ولی مثلاً می‌بینید مرحوم سید یا بعدی‌ها آیه را اشتباه نقل می‌کنند. مواظب باشید.

^۱ . حالا من در پراکنش به آن آقایان می‌گویم: عصمت امام پیشکش شما؛ اما دیگر نباید افسق فساق باشد که. این هم دیگر می‌توانید ملتزم بشوید؟ لاابالی، عرق‌خوار، شراب‌خوار، با زنان هرزه بنشیند، این که نباید باشد دیگر. متأسفانه دیگر می‌دانید چه می‌خواهم بگویم.

علیه السلام از کبری نباشد؛ در حالی که از صغری است؛ ولی ببینید سال هفتاد و شش و این‌ها بود که مجدداً به یک مناسبتی (شاید دورهٔ اصولمان بود) من حس کردم که ولو سؤال ابراهیم از صغری بود، ولی خداوند بزرگ یک طوری جواب داد که کبری هم مشخص شد. ضمن این‌که صغری هم مشخص شد. ابراهیم عرض می‌کند: و من ذریتی. خداوند می‌توانست بفرماید که مثلاً ذریهٔ تو دو قسم است؛ یک قسم صالح است؛ مثل رسول خدا و ائمه. این‌ها به امامت می‌رسند. یک قسم معتنی به آن‌ها به امامت نمی‌رسند. یعنی سؤال از صغری. جواب هم صغروی؛ اما خداوند زرنگ مدیر مدبر در الفاظ جواب ابراهیم را داد؛ اما با بیان کبری. لذا فرمود ذریه‌ات دو قسم هستند. بعضی‌هایشان می‌رسند، بعضی‌هایشان نمی‌رسند. فرمود جناب ابراهیم به تو بگویم: عهد من به ظالم نمی‌رسد. خب این جواب به کبری می‌خورد. بعد دیگر ابراهیم مطلب خود را گرفت. گرفت که در ذریه‌اش ظالم وجود دارد؛ چون اگر نداشته باشد که این ارتباط برقرار نمی‌شود و ظالمین به امامت نمی‌رسند. قهراً مفهومش هم این است که صالحین به امامت می‌رسند؛ یعنی هم جناب ابراهیم صغرای قضیه را فهمید و هم کبری را فهمید. لذا ما اشکال سال هفتاد را بر آقای بادکوبه‌ای سال هفتاد و شش پس گرفتیم. البته جایی هم من نگفته بودم. فقط حاشیه زده بودم. الان هم روی همان جواب هفتاد و شش ما هستیم. این هم یک نکته‌ای مناسب بود در اطراف این مطلب بگویم.

قائلین به اثبات وضع للاعم سه دلیل آوردند: تبادل، عدم صحت سلب و استدلال امام و ثبت که هیچ‌کدام از این ادله مثبت مدعای آن‌ها نیست. برای چندمین بار هم آقایان می‌گویم: ما هم مثل آقای آخوند، مثل مشهور امروزی‌ها که مشتق برای اعم وضع نشده.

حالا این بحث ما پیش آمد اگر اجازه بدهید ما خیلی کوتاه (نمی‌خواهم مفصل وارد بشوم) یک بحثی که به فخر رازی نسبت داده‌اند آن را هم بیاوریم تا این بسته کامل بشود. ما که معطل شدیم. بگذارید این را هم بیان کنیم. تازه می‌خواهم فقط یک قاعده صحبت کنیم؛ یک قاعدهٔ فقهی. فخر رازی که رئیس مشککین است (این قدر برای تشکیک و ایجاد ابهام قدرت دارد.)^۱ چون خودش سنی است می‌خواهد از خلافت آن سه نفر دفاع کند.

^۱ . گاهی افسانه هم می‌گویند (شاید افسانه هم نباشد) سر یک حوضی پر از آب نشسته بود. به آن طلبه‌های مدرسه گفت می‌خواهید ثابت کنم که این حوض پر از خالی است؟ با همین تشکیکات منطقیه و فلسفیه ثابت کرد که این حوض خالی است. طلبه‌ها دیدند که چطور بخواهند حرف این را باطل کنند که بالأخره غلبه کرده، او را در آب انداختند. گفتند مگر حوض خالی نیست؟ ما هم تو را انداختیم در آب. حالا این‌ها را بافته باشند یا واقع باشد، می‌خواهم بگویم این قدر از قدرت فخر رازی نقل می‌کنند.

چند راه داشت: یکی بگوید آن‌ها عبادت صنم و وثن نکرده‌اند. به او می‌خندیدند. چون در تاریخ مثل خورشید وسط آسمان است عبادت آن‌ها از صنم و وثن و بت‌های مختلفی که بوده است. از طرفی استدلال شیعه را یادتان هست. روزهای اول بود که من نقل کردم کلام فخر را. مراجعه کنید به جلسات گذشته می‌بینید. عین عبارت او را آورده‌ام. این قدر قشنگ استدلال شیعه را بیان می‌کند که شاید از بعضی از خود ماها بهتر. چون بر قلم هم مسط است. نمی‌توانسته استدلال شیعه را رد کند. ناقلاً آمده گشته و گشته و قاعده جبر را پیدا کرده. الاسلام یجب ما قبله. یجب یعنی یقطع؛ قیچی می‌کند. چند چیز داریم. حالا این که مشهور است و شنیده‌اید. یکی هم التوبه کجب ما قبلها. یک هم الهجره کجب ما قبلها؛ یعنی هجرت از بلاد کفر به بلاد اسلام. منظور از هجرت این است. البته مشهورش همان اولی است. مشهورش اولی است. شاید شما غیر از این نشنیده بودید. حالا گفته مگر ما قاعده جبر نداریم از پیامبر اسلام در تراث ما هست. این‌ها اگر هم آلوده شدند به عبادت وثن یا صنم یا هر گناه دیگر، الاسلام یجب ما قبله. این‌ها اسلام آوردند و قبلش دیگر ملاحظه نمی‌شود. گویا شسته می‌شوند. یک غسلی داده می‌شود اسلام. اسلام غسل. شهادتین غسل. تمام گذشته را قطع می‌کند. این‌ها می‌شوند مثل روزی که از مادر متولد شده‌اند. اگر این‌طور باشد این‌ها دیگر ظالم نیستند. حتی اگر بگوییم مشتق حقیقت در اعم است و این‌ها الان هم ظالم هستند، با اسلام دیگر نباید بگوییم ظالم. لذا می‌دانید وقتی یک کافری مسلمان می‌شود، نماز نخوانده، روزه نگرفته، چیز نجس خورده، چیز حرام خورده، ممکن است قمار زده باشد، ربا گرفته باشد، هیچ. الاسلام یجب ما قبله.

بعضی از آقایان این را به فخر رازی نسبت داده‌اند؛ در مفاتیح الغیب فخر رازی؛ همان تفسیر کبیر. من ندیدم. حالا شما با این نرم‌افزارها آن را جستجو کنید. این را به فخر رازی نسبت داده‌اند. مثلاً ما خدمت شیخ استاد بودیم در این قسمت درس خارج، ایشان نسبت می‌دادند به فخر رازی در تفسیرش؛ همان تفسیر کبیر، ولی من ندیدم؛ ولی خب از این آدرس‌ها ما آشنا هستیم گاهی. شاید مثلاً کسی دیگر بوده یا فخر رازی جای دیگری گفته. حالا مهم که نیست برای ما. نه طرف قضیه مهم است که فخر رازی باشد یا نباشد، نه تفسیرش؛ ولی می‌خواهم بگویم یک چنین نسبتی به فخر رازی داده‌اند. شما بگویید حسن آقا، حسین آقا این حرف را زده. لذا آقایان برای یکی دو روز آینده طبیعتاً باید یک جولانی یک طوافی در اطراف این قاعده داشته باشیم و می‌دانم که این قاعده را (چون در کتب مرسوم نیست) اهل علم نخوانده‌اند؛ مگر این‌که خودشان مطالعه کرده باشند. لذا یک عاملی می‌شود که ما فقط اشارتاً مطرح کنیم. کلاً کسی که اسلام می‌آورد (اگر توبه را هم اضافه کنیم، توبه را هم اضافه کنید) آیا این روایت سند دارد یا ندارد؟ باز این‌جا بگوییم ان شاء الله فردا بحث‌هایی صورت می‌گیرد که جاهای دیگر هم به

درد می خورد. بعد مثلاً یک نفر مسلمان می شود اگر قبلاً آدم کشته باشد چه می شود؟ مثلاً زمان کفرش آدم کشته. قصاص می شود؟ یک بی گناهی را کشته. حالا اگر کشته نشود دیه چه می شود؟ دیه را باید بدهد؟ یا دیه را هم نباید بدهد؟ اگر بدهکار مردم است، بدهکار همکیشان خودش است، یا اصلاً بدهکار یک مسلمانی است و بعد اسلام می آورد، باید بدهد یا ندهد؟ یا مثلاً حکم دادگاه به نفع او صادر شده در دادگاه. بعد الان مثلاً طبق موازین اسلامی نیست. یک کسی در غرب زندگی می کند؛ مسیحی هم هست؛ اختلاف هم دارد با هم ولایتی اش، هم شهری اش، یک کارخانه به نفع او قاضی حکم کرده؛ ولی از نظر موازین اسلام کارخانه مال این نیست. آیا الاسلام یجب ما قبله و کارخانه مال همین است؟ کار به گذشته نداریم؟ یا نه، حکم گذشته نمی آید نسبت به کارخانه الان. بپذیرید که بحث بحث قشنگی است؛ با این که شده مصادیق روزش کمتر مورد عنایت واقع شده.

الحمد لله رب العالمین.